

هنگامی که برای نخستین بار به کار مشغول شدم، فکر می‌کردم رهبری حکم مسابقه را دارد. هدف من این بود که لیاقت خود را به اثبات برسانم و وضعیت رهبری‌ام را بهبود بخشیم. سخت کار می‌کردم و نمی‌توانستم صبر کنم گزارش سالیانه کیفیت رهبری تک‌تک رهبران کلیسای خودمان را تنها در پایان سال بشنوم تا نمره خودم را با دیگران مقایسه کنم. پیشرفتم را ترسیم و دقت می‌کردم از چه کسی جلو زده‌ام. توجه می‌کردم کدام‌یک از رهبرانی که از من جلوتر بودند در دسترس هستند. هر سال یک اینچ به بالا نزدیک‌تر می‌شدم و این باعث رضایت خاطر من شده بود. من رو به بالا می‌رفتم! اما این ذهنیت برایم گرفتاری زیادی ایجاد کرد. من تحت تأثیر دو سوءتفاهم کار می‌کردم: نخست فکر می‌کردم که عنوان رهبری من مرا رهبر ساخته است و دوم اینکه از نزدیکان رهبری بالا رفتن نسبت به ارتباط گرفتن با مردم اولویت بالاتری دارد. در نهایت نمی‌فهمیدم که رهبری همان قدر عقلی است که شأنی است.

نخستین ندایی که مرا از خواب غفلت بیدار کرد، زمانی بود که نخستین اجلاس هیئت را برگزار کردم. من «حق» داشتم رهبر باشم اما رابطه نداشتم. شرکت‌کنندگان در جلسه به صحبت‌های من محترمانه گوش کردند اما فکرشان جای دیگری بود. آن‌ها به کلاد کشاورزی توجه داشتند که پیش از آنکه من به دنیا بیایم، بخشی از کلیسا به حساب می‌آمد. دیدن اینکه مردم به حرف کسی گوش می‌کنند که با او رابطه دارند، به جای

اینکه به حرف یک مقام توجه کنند در ابتدای امر مرا آزار می‌داد. تقریباً یک دهه طول کشید تا بفهمم مردم به اینکه شما چقدر می‌دانید، اهمیت نمی‌دهند مگر اینکه بفهمند برای آن‌ها اهمیت قائلید. آرزو می‌کردم کاش کسی این موضوع را زودتر به من می‌گفت. شاید این کار را کرده بودند اما من در کوشش برای جلو زدن از دیگران گرفتارتر از آن بودم که گوشم بدهکار باشد. در نتیجه برای ایجاد ارتباط با مردم تلاشی نمی‌کردم.

این بدان معنی نیست که بالا رفتن و سبقت گرفتن در کل غلط است. شما نمی‌توانید با ایستادن بر زمین صاف پیشرفت کنید. رهبران به صورت طبیعی بالا می‌روند. آن‌ها تهاجمی هستند، ابتکار عمل دارند، فرصت‌ها را می‌بینند و پیش از آنکه دیگران به حرکت درآیند، در پی آن‌ها می‌روند. بیشتر رهبران رقابتی عمل می‌کنند و انگیزه بالا رفتن در خون آن‌هاست. از این رو سؤالی که برای رهبران مطرح می‌شود این نیست که آیا باید تلاش کنید تا به قله برسید؛ سؤال این است که چگونه باید تلاش کنید تا به قله برسید. به بالا صعود کردن، بدون ارتباط با افراد، در بهترین حالت به ما اجازه می‌دهد زیردستانمان را بدون بیعت آن‌ها هدایت کنیم. در بدترین حالت نیز رهبری ما را تضعیف می‌کند و عمر آن کوتاه می‌شود. در آن صورت، مردمی که ما روی آن‌ها حساب کرده‌ایم، به دنبال فرصت می‌گردند تا ما را به زیر بکشند.

منبع  
جان‌سی، مکسول، ترجمه احمد عظیمی بلوربان، جوهره مدیریت، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم، ۱۳۸۹



## تنها بالارونده نباشید

## رابط باشید

